

## منوچهر جمالی

هیچکدام از جنبشهای بزرگ غرب ( رنسانس، رمانتیک ، روشنگری .... ) برپایه ترجمه های علمی زبانشناسان اروپا از یونان ، پیدایش نیافت ، بلکه این جنبشها ، پیایند برداشتهای آفریننده ونوآورانه فلاسفه و هنرمندان اروپا از آثار فکری و هنری یونان، ونفوذ « این برداشتها » بود، که چندان هم ، انطباقی با اصل متون یونانی نداشتند .

با ترجمه متون پهلوی و اوستائی به روش علمی ، و درک شاهنامه با چنین مقولاتی ، کم وبیش ، اندیشه هائی بیرون میآیند که الهیات زرتشتی در آنها، هزاره ها، جابجایی کرده است ، که به نابودی ایران، در رویارویی با دین اسلام کشید ، و امروزه به درد باززائی ونوزائی فرهنگی ایران نیز نمیخورد، و محتوایشان نیز، بیگانه از فرهنگ اصیل ایرانست . آنانکه از آثار من ، به عنوان کمبود یا نبود مآخذ ، تهمت غیر علمی بودن، بدان میزنند ، این نکته تاریخی فوق العاده مهم را هم در پیش چشم داشته باشند . این مقلدان غرب، که گرفتار مفهومی بسیار تنگ از علم هستند ، دریابند که جنبشهای بزرگ غرب هم ، استوار بر درک علمی یونان نبودند . آنچه گوته و شیلر و نیچه از یونان گفتند ، و راه را برای وسعت نظر در آلمان گشودند ، فرسخها از واقعیت یونان باستان ، فاصله داشتند . ترجمه های علمی زبانشناسانه از آثار افلاطون وسایر فلاسفه یونان، و قرار گرفتن همین « مآخذ » ، فقط به زشت و خوارسازی « سوفسطائیان » انجامید ، تا آنکه برداشت انقلابی هگل از سوفسطائیان، برغم همه این مآخذ ، سبب شد که راه برای شناختن سوفسطائیان به کرادر « جنبش روشنگری دریونان » بازگردید ، و با این برداشت بود که پروتاگوراس سوفسطائی، با عبارت « انسان، معیار همه چیزهاست Homo Menzura » ، بنیاد گذار حقوق بشر شناخته شد . این برداشت من از فرهنگ ایران نیز، چنین نقشی را در نوزائی ایران، بازی خواهد کرد .

# « نوزائیِ انسان »

نه

«انتظارِ بازگشتِ مهدی»

نه

ایمانِ به قیامت

## « اندیشه فرشکرد در فرهنگ ایران »

« نوزائی » یا « فرشکرد »، در فرهنگ ایران، اندیشه ای برضد مفهوم « قیامت، یا رستاخیر، و ظهور قائم و مهدی و هوشیدرویا بازگشت مسیح » در پایان زمان در تاریخ است

سایه انداختن هُما ، روندِ نوزائی است  
هُما ، هرکجا سایه میانداخت، آنجا، از نو، زاده میشد  
«آفرینش» در فرهنگ ایران، روند نوزائی همیشگی بود  
(نوزائی همیشگی = فرشکرد )

در فرهنگ ایران، هیچ آفریننده ای نبود که آفریده نشود

تا زمانی که افراد یک جامعه ، منتظر آمدن مهدی یا مسیح (= ماشیه ) یا سوشیانس .. هستند، امکان « جنبش نوزائی » در آن جامعه، نیست. جنبش نوزائی ، جنبش زائیدن خودی ، از نو است که سرچشمه همه کارها و امیدهاست .

« مسیح » که در عبری « ماشیه » است ، همان « مَشیا » در فرهنگ ایرانست، که به معنای « وجود همیشه لبریزو سرشار» میباشد ، و « نام انسان » بوده است. هر انسانی ، ماشیه است . درهر انسانی ، ماشیه و مسیح و مهدی و سوشیانی هست، که میتواند از نو درهر انسانی ، زائیده بشود . مسئله انسان ، کشیدن انتظار ماشیه و مسیح در فراسوی خود نیست ، بلکه مسئله انسان ، زایانیدن مسیح و ماشیه و مهدی و سوشیانس ، از بُنِ خودش هست ، که « نوزائی انسان » نامیده میشود. اینست که تا جامعه ، در انتظار مهدی و مسیح و ماشیه و سوشیانس در فراسویش هست ، همیشه در حال « سقط جنین مهدی و ماشیه و مسیح و سوشیانس » از خودش هست، و هیچگاه ، خودش از نو زائیده نخواهد شد . ما، تاروزی، مهدی و مسیح و ماشیه و سوشیانی را که به آن حامله هستیم ، بدست خود ، میکشیم و قربانی میکنیم ، که ، « ایمان به انتظار آمدن مسیح و مهدی و ماشیه و سوشیانس » را در خود ، از بین نبریم .

« نوزائی » ، هنگامی روی میدهد که « اصالت، در خود انسان و در خود گیتی » جُسته شود . « نوزائی » ، همچنین با مفهوم « قیامت ، یا رستاخیز در ادیان نوری » در تضاد است . الهیات زرتشتی ، مفهوم « فرشکرد » را در فرهنگ ایران ، به کلی مسخ و تحریف کرده است. « فرشکرد » ، در فرهنگ ایران ، ویژگیِ « بُن کل هستی» بود . در فرهنگ ایران ، هر چیزی « هست » ، اصل فرشکرد است . جهان ، در فرهنگ ایران ، خلق ویا آفریده نمیشد ، بلکه همیشه در روند فرشکرد بود . آفریننده و خالق نبود که میآفریند، یا خلق میکند، بلکه آفرینش ، روند تروتازه و نوشوی ، روند نو آفرینی گیتی و انسان از خودش ، بطور همیشگی بود .

## سخنی کوتاه درباره روش پژوهش

هنر «تاعویل متون اوستائی و پهلوی» ، آنست که ، کسی «یک مقوله بنیادی» را بجوید و بیابد، که معنایی دیگر از آن داشته است که در این آثار، بکار برده شده است ، آنگاه «این مقوله را، با چنین معنایی»، محور گرانگاہ پژوهش سراسر آن متون و آثار قرار دهد ، و کل آن متون را ، از دیدگاه این مقوله و معنای تازه یافته اش ، ببیند و انحرافاتشان را از این دید ، برجسته و چشمگیر و ملموس سازد ، که البته برای بسیاری ، درک چنین تحریفاتی ، عذاب آور است . همین ها نیز هستند که بنام «خواستن مآخذ» از من ، تلاش در بی ارزش ساختن کارهای من میباشند . تاعویل (= هرمنووتیک ) ، هنر بهتر بینی رویه پوشیده ، و هنر «نادیده گیری رویه های چشمگیر» ، که به هدف تاریکساختن معنای اصلی آن مقوله ، فراهم آورده شده است ، میباشد . البته ، ارزش دهی به «این محتوای مقوله» ، کاهش دهی ارزش رویه های دیگرست ، که تا کنون، در اذهان جا افتاده اند و جزو مآخذ گردیده اند .

بررسی معنای اصلی «فرشکرد» ، و تفاوت وحتا تضاد کلی اش با «مفهوم فرشکرد در الهیات زرتشتی» ، درست چنین دیدگاهی را به ما میدهد که در این آثار و ترجمه های علمی اشان ! ، خانه تکانی کلی بکنیم و راه را به فرهنگ اصیل ایران بگشائیم

### آفرینش ، در فرهنگ ایران

#### روند فرشکرد مداوم ، بدون آفریننده ای بود

درفرنگ اصیل ایران ، «رند فرشکرد ونوشوی هستی ازخودش» ، جائی برای مفهوم «آفریننده و خالق»، باقی نمیگذاشت . هرمرحله ای در این روند ، آفریننده مرحله بعدی، و آفریده مرحله پیشین بود . ولی این پدیده ، با مفهوم امروزه ما

از مفاهیم « آفریننده و خالق » بسیار فرق داشت . از سیمرغ (= آسمان ابری) ، آب پدید می‌آمد . این پیدایش را ، آفریدن می‌گفتند . از آب ، زمین پدید می‌آمد . آنگاه گفته میشد که آب ، زمین را آفرید . از زمین ، گیاه ، پیدایش می‌یافت . به این روند پیدایش ، گفته میشد که زمین ، گیاه را آفرید . همانسان ، به پیدایش جانور از گیاه ، گفته میشد که گیاه ، جانور را آفرید . بالاخره به پیدایش انسان از جانور ، گفته میشد که جانور ، انسان ( مردم ) را آفرید . بالاخره به پیدایش خدا (= سیمرغ) از انسان ، گفته میشد که انسان ، خدا ( سیمرغ ) را آفرید . این زنجیره پیدایش ها ، همه روند فرسکرد ، نو و تازه شوی ، نو آفرینی بود . از این رو مورخی گمنام میگوید که آنکه اورمزد را به وجود آورد فرشوکار بود ( ایران در زمان ساسانیان ، کریستنسن صفحه 174 ) .

خدایان ایران ، همه بدون استثناء ، خودشان ، زنجیره فرسکردها بودند . وجودی آفریننده ، جدا و غیر از « آفریدگان » وجود نداشت . هر روزی ، خدائی بود که از خدای روزپیش ، پیدایش می‌یافت . این فرسکرد یک خدا ، در خدای دیگر بود . به این روند فرسکرد ، « سایه انداختن یا سایه افکندن » می‌گفتند . هما یا سیمرغ ، بر روی زمین ، سایه میانداخت . این بدان معنا بود که خود هما یا سیمرغ ، در آن ده یا آبادی یا شهر... ، از نو زاده میشود ، از نو پیدایش می‌یابد . خودش ، خودش را در زمین ، میزایاند .

از این رو به « آبادیها و شهرها » ، « نسا nisaaya » ، می‌گفتند ، که واژه « نی ni + سایه saaya = نسا » باشد . البته به سایه هم نسا گفته میشود . هر آبادی (= نسا ) ، سایه نی ، یعنی « سایه سیمرغ و هما » است ، یا به سخنی دیگر ، هما ، خودش در آنجا فرود آمده ، و به زمین نشسته است ، و تبدیل به شهر و شادی و مدنیت شده است

« سایه هما » ، اینهمانی با « هما » داشت . اینکه ایرانیان گوهر خدائی را ، به شکل « مرغ = مرغه » ، درمی‌یافتند ، به

علت آن بود که برای آنها خدا ، گوهر فرشکرد، یا نوزائی و باززائی و یا به سخنی دیگر ، اصل آفرینندگی و فرشکرد و نوزائی، در هر چیزی بود . این بیان اصالت هرگونه « هستی » بود .

هرچه « هست » ، بدان علت « هست » ، که « اصل فرشکرد = نوشوی » هست . « هست » ، دوواژه است که در هم ادغام شده اند. « است = تخم »، در تخمدان (= است ) هست . هست ، زهدانیست ، که در آن، نطفه ای در حال رویش و پیدایش هست . هستی ، اصل فرشکرد است . رستم ، تهمتن ( تخم + تن ) است . به عبارت دیگر « تخم = نطفه » ، در تن « زهدان » است . نطفه درون زهدان ( تهمتن ) به معنای « اصل فرشکرد » است . رستم ، همیشه از نو، زنده میشود . هنگامیکه خرد کسی ، در دریافت مستقیم این مفهوم ، از همین « داده » ، عاجز است ، میپرسد که « ماعخذ شما » چیست و کیست ؟ او نمیداند که پرسش او درباره تقاضای ماعخذ، درست دلیل بیخردی اوست ، نه دلیل بی ماعذی . خردی که خودش مستقیماً نمیتواند از ترکیب دو اندیشه ، بیابند بدیهی منطقی اش را دریابد ، نیاز به « خرد دیگری » دارد ، نیاز به کسی دیگر دارد که برایش « مرجع » است، و برایش میاندیشد، و هیچ اطمینانی به خرد خودش ، ندارد .

« هست » در فرهنگ ایران ، به « تجربه تداوم در زمان » گره خورد بود . خود « زمان » ، معنای « تداوم » داشت . « زمان » ، روند فرشکرد همیشگی بود . فرشگرد ، به پایان زمان در تاریخ ، حواله داده نمیشد . انتظار کسی نبود که در آخرالزمان ، برای همه ، فرشکرد کند. هر « آئی » در « آن » دیگر ، از نو زاده میشود، و نو میزائید . چنانکه درسغدی به زمان ، « سکونه skune » میگویند . و سکاو skau به معنای « وجود و هستی » است . اسکاو eskaw ، وجود داشتن + بودن است . این همان واژه های « سک ، سکان ، سه قا ، سه قاو » در کردی است . « سک » ، در کردی هم معنای « شکم » و هم معنای « جنین » دارد . پس « سک » ، چون هردو هست ، اصل آبستنی و نوزائی

و فرشکرد است . سکائی ها و (سجستانی ها) سکزی ها ( رستم و خانواده اش) همین نام را دارند . از آنجا که « سک » ، اصل فرشکرد است ، معنای «سکان» در کردی ، چسبیدن و «سکانن» ، چسبانیدن هست . زمان ، آنات به هم چسبیده هست . و درست واژه « سه قام » در کردی به معنای پایداری ، ثبات ، تنظیم و ترتیب هست و « سه قا » ، به معنای نظم و ترتیب هست . زمان ، روند زاد و ولد پی در پی هست که طبعاً یکی به دیگری چسبیده است . زمان ، تداوم و پایداری و ثبات است، و درگوهر خود ، گوهر ترتیب و نظم هست . اینست که در حرکت زمان ، هیچ آنی وساعتی و دوره ای که بعد میآید ، اصالت خود را از دست نمیدهد و اصلتش، کاسته نمیشود . اصل آفرینندگی ، از زمانی به زمانی دیگر، از نسلی به نسل دیگر، از دوره ای به دوره دیگر، دست بدست میشود . آنچه آفریده میشود، باز، آفریننده است . « سایه انداختن » ، درست بیان همین انتقال، نیروی فرشکرد است . ساینه (= سیمرغ) ، در گیتی شدن ، سایه ( ساینه، در تبری ) میشود. « سایه » ، تصویر « فرشکرد و نوشوی » بود.

برای این خاطر است که در شاهنامه دیده میشود که رستم و رخس ، پس از مرگ ، در تابوتی که از چوب « نارون» ساخته میشود در باغی ، بخاک سپرده میشوند .

بشستند و گردش ز دیبا کفن بجستند جائی، بُن نارون

برفتند بیدار دل درگران (نجاها) بریدند زوتختهای گران

وز آن پس تن رخس را برکشید بشست و برو جامه ها گسترید.. علت اینکه تابوت رستم و رخس را از چوب نارون میسازند ، آنست که نام دیگر نارون ، « سایه خوش » است . نام دیگر نارون ، شجرة البق است که درخت بغ باشد . همچنین نام دیگرش « الم » است که « ال = زنخدای زایمان » باشد ( فرهنگ گیاهان ایران، ماهوان ) .

واژه « نار + ون » ، به معنای آنست که درخت زرخدا (زن) = نار) یعنی سیمرغ است . سیمرغ ، « درخت ون وس تخمک »

است . از این رو به این درخت ، « سایه خوش » میگویند ، چون زیر این درخت نشستن ، یا در تابوت چوبهای آن ، به خاک سپرده شدن ، معنای « نوزائی و فرشکرد » را داشته است . در سایه هما یا سیمرغ بودن ، به معنای « از نوزنده شدن خود سیمرغ در انسان » هست . در این راستا در شاهنامه « تتی که درخت سایه گستر است » در بخاک سپردن ، معنای فرشکرد دارد .

نبد جا تنش راهمی بردوتخت تتی بود با سایه گستر درخت سرتنگ تابوت کردند سخت شد آن سایه گستر دلاور درخت سایه انداختن هما ، فرشکرد خود هما در انسان ، یا در یک آبادی و شهر ، یا در وجود رستم است ( در داستان نبرد اسفندیار با رستم ) . در این راستا هست که رد پای معنای سایه هما در اشعار مولوی باقی مانده است . عشق در جهان ، از سایه تو ، پیدایش یافته است . عشق ، در سایه ای که میاندازد ، خودش از نو زاده میشود و پیدایش می یابد . مولوی خدا را با « عشق » اینهمانی میدهد :

ز سایه تو ، جهان پر ز لیلی و مجنون

هزارویسه بسازد ، هزارگون رامین

و گرنه سایه نمودی ، جمال وحدت تو

درین جهان ، نه قران هست آمدی نه قرین

سایه جمال تو هست که عشق را در جهان میآفریند . سایه ، فرشکرد اوست ، که خودش عشق است . « عشق » ، اصل فرشکرد است . عشق ، همیشه از نو ، عشق میآفریند . سایه عشق هم ، همان عشق ، و همان اصل فرشکرد است . مولوی حسن ( زیبائی ) را با خدا ، و خدا و زیبائی را با نور اینهمانی میدهد .

مرا « سایه هما » چندان نوازد که گوئی ، سایه او شد ، من همایم بدیدم « حسن » را سرمست میگفت بلایم من ، بلایم من ، بلایم

جوابش آمد از هرسو ز صد جان ترایم من ، ترایم من ، ترایم

تو آن « نوری » که باموسی همی گفت خدایم من ، خدایم من ، خدایم اینست که مولوی پیدایش عشق را ، اینهمانی با قیامت میدهد . عشق ( باد = وای = ویکرد = سایه خوش ) اصل فرشکرد است .

در هر انسانی که عشق ، دمید ، قیامت میشود

صبحدمی همچو صبح ، پرده ظلمت درید  
 نیمشبى ناگهان ، صبح قیامت دمید  
 « واسطه ها » را برید ، دید به خود ، خویش را  
 آنچه زبانی نگفت ، بی سروگوشی ، شنید  
 پوست بدرد ز ذوق ، عشق چو پیدا شود  
 لیک کجا ذوق آن ، کو کندت نا پدید  
 ویژگی عشق به علت اصل فرشکرد بودنش ، آنست که انسان ، نو  
 میشود، و خود را ، بی هیچ واسطه ای، با چشم خود می بیند .  
 سایه انداختن هما ، این نقش بیواسطه بودن عشق ( وای به =  
 عشق ) را دارد . سایه هما ، یک واسطه نیست . یک واسطه ،  
 سایه هما نیست . اینست که در اشعار مولوی دیده میشود که  
 آفتاب ، سایه هماست . نور آفتاب که واسطه نمیخواهد . عشق که  
 اصل فرشکرد هست ، مرگ ندارد .  
 مراقب، از می عشق ( بگمز = باده = خدای ماه = سیمرغ ) آفریده است  
 همان عشقم ، اگر مرگم بساید  
 منم ، « مستی » و ، اصل من ، می عشق  
 بگو از می ، بجزمستی چه آید ؟  
 وقتی ای همابرسرمن سایه افکندی ، در آتش سوزان هم خوشم .  
 چون در واقع من در آتش سوزنده ، همیشه از نو ، زنده میشوم  
 با ستم و جفا خوشم ، گرچه درون آتشم  
 چونک تو سایه افکنی بر سرم ای همای من  
 سایه یار ، سرّ یست که در بُن توافکنده شده است . انسان باید  
 در سایه این نخل امید، بنشیند . اینست که مولوی میگوید  
 سایه یار ، به که ذکر خدای این چنین گفته است صدر کبار  
 اصل سایه یار بودنست ، نه ذکر کردن خدا . بیت بالا ، اشاره ای هم  
 به سخن نیست که محمد به علی گفته است . ولی در شیوه تاءویل این  
 روایت ، مولوی از سایه ، « سرّ خود انسان » را میفهمد و « سرّ »  
 انسان ، همان « سریره ، یا سیمرغ و بهرام » است که بُن  
 فرشکرد کار انسانست . « سرّ ، یا سریره » ، اصل فرشکرد  
 در انسان میباشد .

گفت پیغمبر علی را کای علی شیرحقی، پهلوانی، پر دلی  
 ایک برشیری مکن هم اعتماد اندر آ در «سایه نخل امید»  
 تو تقرب جو به «عقل و سرخویش»

نی چو ایشان برکمال بر خویش

به کمال هنر و فصیلت و تقوای خودت، اعتماد مکن، بلکه در سایه  
 نخل امید، که «سر تو» هست، بنشین.

در غرلیات مولوی، این پدیده «فرشکرد»، کل اندیشه های او را  
 مشخص میسازد. مولوی در راستای مقولات قیامت و رستاخیز،  
 به معنای اسلام، یا «انتظار مهدی و منجی آخر الزمانی»  
 میاندیشد، بلکه، عشق، در بُن وجود انسانها، نیازی به نفخ  
 صور و قیامت ندارد. مولوی، آشکارا نمیتوانست مقولات آخرت  
 و قیامت را انکار کند، ولی برغم کاربرد این اصطلاحات، اندیشه  
 های خود را که برضد این مقولاتند، بسیار زنده بیان میکند:

**من نیم موقوف نفخ صور همچون مردگان**

هر زمانم، عشق، جانی میدهد ز افسون خویش

در بهشت، استبرق سبز است و خلخال و حریر

عشق، نقدم میدهد از اطلس و اکسون خویش

دی منجم گفت دیدم طالعی داری تو «سعد»

گفتمش آری، ولیک «از ماه روز افزون خویش»

اندیشه «نقد بودن در عشق»، که با «وجود همیشگی ماه یا  
 سیمرغ یا هما یا مهر، در بُن خود انسان، که سرّ نامیده میشود»  
 کار دارد، بکلی برضد مفهوم قیامت و انتظار منجی نشستن است.

سایه هما، همیشه به زمین افکنده میشود، و همیشه در زمین  
 فرشکرد میشود. همیشه سایه «فرش آسمان = شادروان»،  
 زمین را، فرش رنگین میکند. فرشکرد آسمان، فرشکرد زمین  
 میشود. اصل فرشکرد از آسمان به زمین انتقال می یابد.

ای هما، کز سایه ات پریافت کوه قاف نیز

ای همای خوش لقای آن جهانی شاد باش

هم طریفی هم حریفی هم چراغی هم شراب

هم جهانی، هم نهانی، هم عیانی، شاد باش

تحفه های آن جهانی ، میرسانی دمبدم  
 میرسان و میرسان ، خوش میرسانی، شاد باش  
 ای جهان را شاد کرده ، وی زمین را جمله گنج  
 تا زمین گوید ترا : کای آسمانی شاد باش  
 سایه افکندن هما به زمین ، چیزی جزحامله کردن زمین  
 ( آرمئی ) از آسمان (= سیمرغ یاهما) نیست . اینها تشبیهات  
 نیست .

تو آسمان منی ، من زمین تو، به حیرانی  
 که دمبدم زدل من ، چه چیز رویانی ؟  
 زمین خشک لبم من ، ببار آب کرم  
 زمین زآب تو یابد ، گل و گلستانی  
 زمین چه داند ، کاندلش چه کاشته ای ؟  
 زتست حامله و ، حمل او تو میدانی  
 زتست حامله هر ذره ای ، به سرّ دگر  
 به درد حامله را مدتی بیچانی  
 چهاست در شکم این جهان بیچا پیچ  
 کزوبزاید انالحق وبانگ سبحانی  
 همین حامله کردن ذرات و جانها از آسمان ( ازهما = سیمرغ ) ،  
 پدیده ای بود که « انداختن سایه » خوانده میشد . ولی دروقوع  
 نوزائی خدا ، درگیتی ، فرشکرد خدا درگیتی بود . اینست که « دل  
 » که ازهما ، حامله میشود ، درخود ، « مجموع هستی » است .  
 دل ، ازنو ، ازخودش ، اصل فرشکرد میشود :

ای « دل » تو هرچه هستی ، دانم که این زمان  
 خورشید و ار ، پرده افلاک میدری  
 جانم فدات یارب ، ای دل چه گوهری  
 نی چرخ ، قیمت تو شناسد ، نه مشتری  
 غافل بدم ، از آن که تو « مجموع هستی »  
 مشغول بود فکر ، به « ایمان و کافری »  
 ایمان و کفرو شبهه و تعطیل ، عکس تست  
 هم جنتی و دوزخ و هم حوض کوثری

ای دل ، تو کل کونی ، بیرون ز هر دو کون  
 ای جمله چیزها تو و ، از چیزها بری  
 « دل » ، آشیانه سیمرغ یا هما ، و « جگر » ، جایگاه بهمن ، بُن  
 کل کون بود که در دل ، نخستین تابش خود را داشت ، از این رو  
 نیز بهمن ، « جام گیتی نما » خوانده میشد، که در بُن هر انسانی  
 هست ، و بهمن ، اصل آبستنی و اصل فرشکرد در کل هستی  
 است . اینها در فرهنگ ایران ، تشبیهات و همانندیها نبودند ، بلکه  
 ، بهمن و هما در هر انسانی و هر جانی بودند . اینکه سیمرغ  
 ( ارتا فرورد ) و آرمئتی با هم ، « تخم گیتی » را میسازند ، بدین  
 معنی نبود که در یک آغاز زمانی (= ازل ) ، چنین تخمی  
 از آمیزش این دو بوده است ، بلکه بدین معنی بود که در هر جانی و  
 در هر انسانی ، این آمیزش سیمرغ ( هما ) با آرمئتی ، همیشه ،  
 روی میدهد . آنچه آسمان ( سیمرغ یا ارتا فرورد ) یا زمین  
 ( آرمئتی ) نامیده میشود ، فقط نامیست که به مجموعه این جانها ،  
 در یک جان ( جانا ) داده میشود . هر جانی و هر انسانی از همآغوشی و  
 عشق این دو بهم ، « هست » ، و در اثر « فرشکرد زنجیره ای »  
 ، تداوم دارد . جاودانگی در فرهنگ ایران ، پیآیند « عشق » بود ،  
 نه پیآیند « اطاعت از یک آموزه شریعتی یا از اوامر یک الاه »  
 ( گزیده هایی زاد اسپرم ، بخش 35 ، پاره 1 ) . در این پاره ، در  
 راستای الهیات زرتشتی ، اندیشه فرهنگ سیمرغی از نو عبارت  
 بندی میشود . هفت امشاسپندان در الهیات زرتشتی میگویند که ما  
 جاویدان هستیم ، چون هم اندیش و همگفتار و همکردار هستیم و  
 اگر انسانها نیز این گونه همبستگی داشته باشند ، فاسد ناشدنی  
 و نافر سودنی هستند : « هفت تا هستیم هم اندیشه هم گفتار  
 همکردار ، که از هم اندیشی ، همگفتاری ، همکرداری ، بدون پیری  
 و بی مرگ و نافر سودنی و فاسد ناشدنی هستیم 2- اگر شما که  
 مردم اید ، هم اندیشه ، همگفتار ، همکردار باشید ، برای شما  
 پیرنشدن ، بیمار نشدن و فرسوده نشدن باشد مانند ما که  
 امشاسپندانیم » . نام این بخش « درباره فرشکرد کرداری ، که  
 اصل همه هفت است » . الهیات زرتشتی ، این اندیشه را که

فراگیرنده همه امشاسپندان ( 33 خدایان زمان در ایران ) میشده است ، محدود به هفت امشاسپند ، ویژه درالهیات زرتشتی میسازد . خدایان زمان ، همه چهره های گوناگون همین اصل فرشکرد بودند . وفرشکرد ، پیآیند عشق ( اشه = شه ) است که که واژه « فرشه = فرا + اشه = فرا + شه » از آن ساخته شده است . اگر یک لحظه این عشق نباشد ، هیچ جانی ، « نیست » .

آخر همه صورت مبین ، بنگر به « جان نازنین »  
 کز تابش روح الامین ، چون چرخ شد ، روی زمین  
 تصویر « الاه خالق ، یا آفریننده ای که فراسوی آفریده هاست »  
 مارا از درک این تصویر خدا ، که « اصل فرشکرد و نوزائی در درون هرجانی و درهرانسائی و آمیخته با اوهست » ، باز میدارد .

اینجا ، کسیست پنهان ، مانند قند درنی  
 شیرین شکر فروشی ، دکان من گرفته  
 بشکن طلسم صورت ، بگشای چشم سیرت  
 تا شرق و غرب بینی ، سلطان من گرفته

## فرشکرد

و رابطه آن با « فرش = قالی »  
 هلال ماه = شادروان = فرش زمین  
 فرشکرد ، مایه ای که همیشه تخمیر میکند  
 فرشکرد : بینش شاد ، مایه زندگی شاد  
 درگیتی میشود

« فرش » که دراطاقها گسترده میشود ، با آنکه به کلی از ذهن ها زدوده شده است ، رابطه مستقیم با « فرشکرد » دارد ، و داشته

است. پسوند «کرد=کرت» در فرشکرد یا frashokereti، هم معنای «کردن» و هم معنای «شدن» دارد (سغدی، قریب). به ویژه که در فارسی بنا بریوستی شکل «فرشه گرد frashgard» یافته است. این نشان میدهد که روند «شدن» و گشتن و گردیدن، یا تحول و دگرگونی از خود «بوده است». دوست داشتن نشستن روی فرش، پیوند روانی با پدیده «فرش کرد» ، تحول یافتن به شادی داشته است. در «فرش» چیست که ما آنرا دوست داریم و میخواهیم روی آن بنشینیم؟ روی فرش نشستن، برای آنست که انسان، از نو، تروتازه بروید و نوبشود و زندگی تازه بیابد. «فرش» ، فرش + کردار، فرشو کار است. هرچند این سخن را ما شاعرانه و تشبیهی میگیریم، ولی در اصل، شاعرانه و تشبیهی نبوده است. زندگی برای ایرانی، بر اصل «همیشه تازه و نوشدن» قرار داشته است.

## پیدایش سراندیشه «اصل فرشکرد» از تجربه 1- تحول ماه و 2- از بهار

«فرشکرد»، وارونه آنچه متون زرتشتی درباره «ساختن جهان در آخرالزمان» میگویند، در اصل، از تجربه دوپدیده طبیعی در زندگی، برآمده است. یکی از تجربه مرتب بهار در هر سال، و دیگری از تجربه «ماه و تحولاتش در هر ماهی». بهار که «ون+گرو» نامیده میشود (یوستی)، به معنای «نای به» است. «وای به»، با دمیدن «نای به»، همه تخمها را از زمین میرویانند و درختان را از نو میشکوفاند. (سپس خواهیم دید که به وای به، ویکرد هم گفته میشود است)

پنج روز پایان سال را، سغدیها، «وای پنجک» مینامند که «پنجه وای» باشد (قریب). نام دیگر این پنجه، «پیتک» است (بدایع اللغة) که به معنای «نای چه» است، پیت=فیت =سوت». درگزیده های زاد اسپرم، درباره فرشکرد کرداری

( بخش 34 ، پاره 27 ) ، مینویسد که فرشکرد کرداری ، « به سال ، همانند بود که در بهاران درختان شکفته باشند » و در پایان عبارت میآید که « باز آفرینی همه چهره ها - تخم ها - در پایان به آغاز همانند باشند » . چنانکه همه از تخم پدید میآیند ، کمال پایانی آنها نیز همان تخم است ( پاره 29 ) . البته پدیده بهار ، متلازم با « جشن » است . خود واژه جشن که « یز + نا » باشد ، به معنای « نواختن نای » است .

تجربه بنیادی دیگر که اندیشه فرشکرد ، بر آن استوار است ، آنست که « ماه = قمر » ، در هر ماهی خودش را از نو ، میزاید . خدا (= خوا دای ) اساسا به معنای وجودیست که خودش ، خودش را میزاید ( اصل خود زائی است ) . خودش ، اصل فرشکرد ، اصل شدن و تحول است . در همین بخش ، پاره 26 میآید که « فرشکرد کرداری به ماه همانند بود که پانزده شب در افزایش و پانزده شب در کاهش باشد . چون کاملا نا پیدا شد ، باز از نو بزاید » البته این متن ، کل مطلب را نمیگوید . ماه از نو ، خودش را میزاید . مطلب دیگری که نویسنده زرتشتی ، از گفتش روی برمیکرداند ، آنست که ماه ، هر روزی ، خورشید را که خودش هست ، از نو میزاید . ماه و خورشید ، هر دو ، دو چهره تحول یک خدایند ( سیمرغ = هما ، بدین علت ، مولوی ، آفتاب را سایه هما میدانند ) درست این خود زائی ، تصویر « خدا » ، و تصویر « فرشکرد » را با هم ، در فرهنگ ایران معین میسازد . خدا ، اصل خود زائی و اصل فرشکرد با همست . « خدا » ، « خوا دای » نامیده میشود ، چون خودش ، همیشه خودش را از نو میزاید ، خودش ، همیشه تروتازه و نو میشود . خودش ، همیشه جامه نوینی دیگر میپوشد و رنگی دیگر میگردد . خودش ، همیشه « جشن پیدایش » میشود . فرشگرد ، تحول یابی به جشن است . خودش ، اصل تحول ، اصل گشتن و گردیدن = وشتن = رقصیدن ، اصل حرکة (= ارکه ) است . خودش ، روند زمان میگردد . خدا ، فراسوی زمان و گذر نیست ، بلکه اینهمانی با زمان و گذرو حرکت و تحول دارد . البته در بررسی « ماه » که در آینده میآید ،

دیده خواهد شد که ماه ، مرکب از سه خدا است ( سیور = سه و = سه بر ) و درست این سه تائی بودن ماه ، نماد آنست که ماه ، اصل عشق است ، و طبعاً ، ماه ، اصل فرشکرد است .

ولی کاربرد این واژه « فرشه » ، ویژگی های خدا و گیتی و انسان را ، چشمگیرتر میسازد . دریافتن معنای اصیل « فرشکرد » ، از راه معنای همان واژه هائی ممکن است که در زبان عامی ، متداول است . معنائی که موبدان در این واژه ، در الهیات خود نگاه داشته اند ، معنای اصلی را ، که از تجربیات زنده ملت یا از فرهنگشان تراویده شده ، میپوشاند . از این رو هست که گویش ها و زبانهای که زیر نفوذ مستقیم موبدان زرتشتی نبوده اند ، بسیار ارزشمندند ، چون معنای اصلی را بهتر از این متون نگاه داشته اند . در زبان فارسی ، همان واژه « فرش » و همچنین « فریش » که به کره نو زائیده شده « گفته میشود ، بخش مهم این محتوای این تجربه را نگاه داشته است . « فرشه » ، با « نوزائی » کار دارد . فرشکرد ، نوشوی ، در نوزائی خود است . همچنین در کردی « فه راشو » را به « پنیرمایه » میگویند و « فریشک » را هم به « پنیرمایه » و هم به « آغوز » میگویند . کشف پیوند این معنای باهم ، برآیند اصلی فرشکرد را چشمگیرتر میسازد .

بیان این پیوندها و بررسی آنها ، برای آنست که راه به معنای اصلی روند « فرشکرد » ، ببریم ، که معنای فرهنگ مردمی و اجتماعی و دینی و سیاسی ایران را مشخص میسازد ، و از معنائی که سپس الهیات زرتشتی بدان داده است ، که بکلی ضد فرهنگست ، فاصله بگیریم . فردوسی میگوید که :

بگسترد فرشی ز دیبای چین که گفتی مگر ، آسمان شد زمین  
درست فرش ، با همین « زمین شدن آسمان » کار دارد . آسمان و ماه ، در زمین شدن ، نیروی نوزائی خودش را به زمین انتقال میدهد . آفریدنش ، خود افشانی یا « خودپاشیدن = خود پخشیدن است = بغ = بخش ) . در پهلوی به « فرش » ، شات ، ئوروان shaaturvan که همان شادروان باشد ، میگویند . شادروان

، هم به « سایبان » میگویند که سقف باشد (سابات هم ، هم به معنای سقف + وهم به معنای سایبانست ) ، و شادروان به « فرش منقش و بساط بزرگ گرانمایه » هم گفته میشود . این جفت بودن فرش آسمان و فرش زمین ، به همان سراندیشه جفت بودن « رام با آرمئی ، یا رامی که خودش، آرمئی میشود » باز میگردد (که در مقاله پیش بررسی شد) .

باربد لحن دوازدهم را که برای روز « ماه » ، که روز دوازدهم ماه است ، سروده ، « شادروان مروارید » نامیده است ( برهان قاطع ، سی لحن ) . « شادروان » که مرکب از « شاد + روان » هست ، هردو واژه نام « رام » هستند . درسغدی به گردن ( هوم = گرو ، درلنکرانی به حلق ، هوم میگویند ، که به معنای نی است ) که اینهمانی با رام دارد ، « شاده » گفته میشود ( قریب ) ، و روان ، رام هست ( لغت نامه دهخدا ) . پس « شادروان » بی هیچ شکی ، هلال اول ماه است ( دربررسی سه خدای ماه ، بطورگسترده خواهد آمد ) . به همین علت است که شادروان ، هم فرش آسمان و هم فرش خاک است ( رام = آرمئی ، رجوع شود به مقاله پیشین ) . از هلال ماه ( = رام ) که زهدان آفریننده است ، فرش رنگارنگ در آسمان پدید میآید ، و سپس ، تبدیل به فرش منقش زمین میگردد . درگرشاسپ نامه اسدی توسی ، گرشاسپ به جزیره « رامنی » میرسد . « رامنی » همان « رام + نا » هست ، که مانند « رام جید = روز 28 نزد اهل فارس » ، به معنای « رام نی نواز » است . در این جزیره ، کوهی سیاه می بیند که فرازش درختی گشن شاخ ، روئیده که سرش به چرخ ماه میساید .

همانجای دیدند کوهی سیاه گرفته سرش ، راه بر چرخ ماه  
 بلندیش ، با چرخ ، همباز بود سنبیش ، بیش از چهل باز بود  
 زعود وز صندل ، بهم ساخته بسر برش ، ایوانی افراخته  
 این همان داستان سه درخت است که در شاهنامه در داستان سام  
 و زال آمده ، که بر فرازش ، آشیانه یا کاخ سیمرخ است .  
 دگر ره سپهدار پیروز بخت ز ملاح پرسید ، کار درخت

که برشاخش، آن کاخ ، برپای چیست  
 چنین از بر آسمان ، جای کیست ؟  
 چنین گفت : کان جای سیمرغ راست  
 که بر خیل مرغان همه ، پادشاست.....  
 پدید آمد آن مرغ ، هم در زمان  
 از او شد چو صدرنگ فرش ، آسمان  
 چو باغی روان در هوا ، سرنگون  
 شکفته درختان درو ، گونه گون  
 چو تازان کُهی پر گل و لاله زار  
 زبالاش ، قوس قزح صد هزار

از سیمرغ ، آسمان ، فرش صدرنگ میشود که مانند باغی ، آکنده از درختان گوناگون و پرازگل و انباشته از رنگین کمانها است . البته این اندیشه « جشن » است . از آنجا که ماه ، « بینا » نامیده میشود ( هزوارش ، یونکر ) و اصل بینش شمرده میشود، و در بخش نخست این کتاب ، نشان داده شد که ماه ، اینهمانی با « خرد انسان » دارد ، پس فرش صدرنگ و باغ و درختان شکفته و هزاران رنگین کمان ، بیان « بینش شاد و خرد خندان » است . آنگاه در گرشاسب نامه ، می بینیم که گرشاسب ، برای ضحاک ، فرشی باهمان رنگارنگی، با نقش درختی همانند درختی که سیمرغ فرازش نشسته و نقش جغرافیای زمین است ، هدیه میآورد . و این که فرش زمین باشد ، بیان واقعیت یافتن بینش شاد، در زندگی درگیتی است . ماه ، شادنوروان نامیده میشود، و گاو زمین « گش نوروان » . شادی آسمان و ماه ، تحول به خوشی زمین و گیتی می یابد . از انیگذشته، در ماه ستایش ( اساطیر و فرهنگ ایران ، عقیقی ) دیده میشود که بهمن ، در آغاز به ماه دیدنی ، تبدیل میشود و سپس به گوش ( گیتی = دیدنی و گرفتنی ) تبدیل میشود . به عبارت دیگر، بینش و اندیشه ، تبدیل به واقعیات ملموس و محسوس میگردد .

یکی فرش دیبا ، دگر رنگ رنگ  
 که بُد، کشوری پیش پهناش، تنگ

زهرکوه و دریا و هر شهر و بر  
 ز خاور زمین ، تا در باختر  
 نگاریده برگرد او ، گونه گون کز آنجا چه آرند و آن بوم ، چون  
 فرشی هدیه میآورد که « نقشه جغرافیای زمین » است . این  
 همان اندیشه « جام گیتی نما » است .

ز زرّ و زبرجد یک نغزباغ درو هر گل از گوهری شب چراغ  
 درختی درو ، شاخ بروی هزار ز پیروزه برگش ، زیاقوت ، بار  
 بهر شاخ بر ، مرغی از رنگ رنگ زبرجد بمنقارو ، بسد ، بچنگ  
 چو آب اندرو راه کردی فراخ درخت ازین آن برکشیدی بشاخ  
 سر از شاخ هر مرغ بفراختی همی این از آن ، به نوا ساختی  
 در این دو داستان ، درست همان سر اندیشه « سایه انداختن فرش  
 آسمان – به فرش زمین » بازتابیده شده است . در واقع ، فرش  
 آسمان ، فرش زمین میشود . شادور وان (= هلال ماه ) ، شادور  
 وان ( فرش خاک و گیتی ) شده است . در این تصاویر « فرش » ،  
 با این اندیشه روبرو میشویم که « فرشه » ، با « جشن =  
 بهارشدن » سروکار دارد . درست این فرشکرد ، تضاد کلی با  
 فرشکرد زرتشتیان و قیامت در مسیحیت و اسلام دارد . فرشکرد  
 در اصل در فرهنگ ایران ، تحول یافتن به جشن برای همه جانها  
 بوده است ( نه برای موعمنان مطیع ) . جهان ، برای همه  
 جشنگاه میشود . در حالیکه فرشکرد ، در زرتشتیگری ، و قیامت  
 در اسلام و مسیحیت ، با اندیشه قضاوت اعمال و هراس و وحشت  
 و ترس از داوری کار دارد . در تصویر فرشکرد در اصل ، مسئله  
 داوری و ترس و وحشت از داوری نبوده است ، بلکه ایجاد جشن  
 برای همه بدون استثناء بوده است .

این اندیشه بازتاب فرش رنگارنگ آسمان به فرش رنگارنگ  
 زمین ، سپس در ادبیات ایران ، از تشبیهات شاعرانه میگذرد ،  
 در حالیکه ، در اصل ، چنین نبوده است . در اصل ، همان انتقال  
 یابی « اصل فرشکرد یا تحول یابی به جشن ، از آسمان به زمین  
 » ، یا فرود آمدن سیمرغ ، یا سایه انداختن هماغس است . ناصر خسرو  
 میگوید :

چو یزدان بگسترد ، فرش جلالت  
تو اندر جهان ، فرش نیکی بگستر

اینکه « شادروان » هم نام ماه ( هلال ماه = رام ) است، و هم نام « فرش منقش » که بر زمین گسترده میشود ، همان اندیشه تحول « رام » ، به « آرمئی » ، یا تحولِ گاو آسمان (خوشه پروین در هلال ماه ) به گاو زمین است . نکته بنیادی آنست که ماه ، اصل فرشکرد هست ، و درست همین اصل فرشکرد، به زمین انتقال داده میشود. فرود آمدن سیمرخ یا هُما ، یا سایه انداختن سیمرخ یا هُما ، این انتقال اصل فرشکرد frash+kart یا « خود زائی ، خود گردی ، خود شویِ خدا به گیتی » هست . در واقع این ، همان تصویر « تخم » است، که هم « بر درخت ، در فراز » و هم بُن و بیخ ، در فرود « است . تخمی که بر فراز درخت است ( خوشه سیمرخ ) ، در نشستن و آسودن بر زمین ، اصل آفرینندگی و تازه سازیست .

واژه « فرش » ، که پیشوند « فرش + کرد » است ، چنانکه آمد ، همچنین ، همان واژه « فرشه » در فارسی است، که به شیر حیوانات نوزائیده گفته میشود ( آغوز = فله )، و همان واژه « فه را شو » در کردی ، به معنای « پنیرمایه » ، و همان واژه « فریشک » به معنای پنیر مایه و آغوز است . و همچنین در عربی « فراش » به معنای « قطره های خوی یا عرق » است ( منتهی الارب ) . فریش به معنای « کره نوزائیده اسب و خراست » .

معنایی که یوستی برای « frasha » میآورد ، معنائیست دست دوم ، و برگرفته از الهیات زرتشتی است ، ولی برغم این، در خود واژه نامه او، دیده میشود، که این واژه ، پیایند روند رشد و افزایش در روئیدن و همچنین ریختن است که با مایع سروکار دارد . چون در اثر یوستی دیده میشود که frasha+vakhshya به معنای رو پندگی است و frashaeka به معنای « ریختن » است .

« فرشه » ، در واقع ، بیان « نخستین مرحله پیدایش و زایش » است، که گوهر بُن را ، در برترین شکلش ، آشکار میسازد . در پهلوی « فراشم frashm » به معنای تجدید ، ترمیم ، تولید مجدد

+ تحرک و پیشروی + درخشان است ( فره وشی ) . نخستین چیزی که از بُنی ، پیدایش می یابد ، هم فوق العاده تر و تازه است و هم « تخمیرگر = مایه » است . از این رو دیده میشود که معنای فریشک در کردی ، هم آغوز و هم مایه پنیر است . این « مایه تخمیر و تحول بودن = اصل تازه و نوشوی » ، گوهر پدیده « فرشه ، و فرشکرد » است . و همین اندیشه « تخمیر شدن در روند نوشدن » است که در عرفان ، در اصطلاح « مستی » باقی مانده است . هر گونه نوشوی ، چه در فرد ، چه در جامعه ، حالت تخمیری ، یا مستی ایجاد میکند . اینکه « هوشیارانه » میشود نوشد ، یک خرافه عقل خشک و زمهریر است . با هر اندیشه نوینی ، وجود انسان ، جوش میخورد و سرمیرود . به همین علت در سکزی یا سجستانی « مستی » به معنای « عشق » است ( جواد محمدی خمک ) . برای درک بهتر روابط ماه با فرشکرد ، و اینکه فرشکرد با « مایه تخمیری » کار دارد ، از واژه های تبری و کردی ، میتوان ، بهره فراوان گرفت .

در تبری « آیشه » ، هم به معنای « مایه پنیر » است و هم به معنای « آغوز یا شیر غلیظ و مقوی ، که پس از زائیدن گاوبدست میآید » . از سوئی به « مایه ماست » ، در تبری « گور ماست » گفته میشود و « گور » ، در طیف ساختار واژه های زیاد در کردی ، درست همان معنای فرشکرد را دارد . و به مایه خمیر ، خمیر نار گفته میشود . « نار » به معنای « زن = مادّه » است . مایه ، معنای « مادّه = مادینه » هم دارد . در برهان قاطع دیده میشود که « آیشم ayshm » معنای ماهتاب یا پرتو ماه دارد . باید در پیش چشم داشت که آنها پرتو ماه یا آفتاب ( آب + تاب ) را جویهائی از آب میانگاشتند .

از این رو « آیشه = آی + شه » که معربش « عایشه » ، و نام زن محمد میباشد ، به معنای « بزاق ماه » است . اعراب در رقص به دور کعبه ، پیش از اسلام آوردن ، از بزاق ماه ، بارور میشده اند . البته این همآغوشی ماه یا سیمرغ با انسان ، عیش و شادی ( جشن عروسی ) میآفرید . در اوستا ، aiwi معنای

ماه را داشته است ، هرچند واژه نامه ها این معنا را در اثر نفوذ موبدان زرتشتی ، ثبت نمیکنند .

این واژه در کردی، شکل « هه وی » به خود گرفته ، و به معنای ماه است . « هه وین = هه فین » ، هم، به معنای « مایه ماست و پنیر » است، و هم به معنای « عشق و دلدادگی » است . همچنین « هه فیان » به معنای خمیرمایه و مایه است، و هم هه فیرو = هه ویر ( هه وی + ایر = ماه + سه ) ، به معنای خمیر است . همچنین « ئه وین = ئه فین » به معنای عشق است. از طیف این واژه هائی که در بالا آمد، **میتوان بخوبی پیوند 1- ماه و 2- مایه (مای) و خمیرمایه و 3- عشق را باهم شناخت** . در هزوارش ( یونکر ) دیده میشود که آب ، مایا mayaa نامیده میشود . بزاق ماه که آب ، باشد ، مایه است . این ماه (= مای = مایه ) است که اصل فرشکرد، یا بسخنی دیگر اصل تخمیر و تحول و نوشوی و نوزائست . این بررسی ، به مایاری میدهد که واژه « فرشه » و « فرشکرد » را بهتر در رابطه با « ماه » بشناسیم ، و راه ترکیب واژه را پیدا کنیم .

پیشوند « fra » در « فرشه » ، بیان پدیده « نخستین و بیشترین » ، مانند « خوشه پروین » است که پیشوندش « paoir+yaeni » میباشد . paoirya و fra و aghra ، با بُن هستی کار دارند . خوشه پروین ( ارتا + بهمن ) خوشه ایست که جهان هستی از آن، پیدایش می یابد . همانسان « fratema » و « فرا + شه = fra+sha یا fra+asha » ، نخستین تخم و نخستین آب و نمناکی ( شیرابه = خور = آخون = خونابه = ژد = مان ) هستند که بُن نوشوی هستی میباشند . ماه بنا بر بندهشن ، هم مجموعه تخمها و هم اصل همه آنها ( af+na+hvant = که به ابرومند = دارای ابر ، ترجمه میشوند ، بندهش ، بخش 11 ، پاره 165 ) هستند . وقتی « آب یا نم » و « تخم » ، باهم جفت شدند، اصل فرشکردند . از این رو ماه ، اصل فرشکرد ( نوشوی ) است .

همچنین اغریرث aghrae+ratha که آگرا + راتا باشد ( نام برادر افراسیاب ) به معنای « نخستین گردونه » ، که همان گردونه و

یوغ سپنتامینو و انگرامینو است T که چرخ آفرینش را حرکت می‌آورند. اغریث یا «اگرا + راته» در واقع، بُن آفرینندگی است. خود واژه «بیخ» ما، همان «پیک pikha» است (یوستی)، که به معنای «بندنی = ون»، ویا «قاف = قه ف» است، که در اصل، معنای «اصل فرشکرد» دارد. به همین علت است که گفته میشود که سیمرخ، همیشه درکوه قاف است، یعنی جایگاهش، «اصل فرشکرد» است.

ولی جایگاه اهورامزدا، بنا بر الهیات زرتشتی دربندهش، «روشنی بیکران» است. «جای»، به معنای «زهدان یا اصل آفرینندگی» است. خوب تفاوت فرهنگ سیمرخی، از دین زرتشتی، درهمین دو ویژگی، نمودار میگردد. سیمرخ، اینهمانی با «اصل فرشکرد» دارد، که اصل خودزائی، ونوشوی خودش درگیتی هست، و اهورامزدای زرتشتیان، اینهمانی با «روشنائی بیکران = همه آگاهی و پیش آگاهی» دارد که فقط با دانائیش، گیتی را می‌آفریند. این دوجهان بینی، کاملاً متضاد باهمند.

پس «فراشم» درپهلوی که «فراشه» باشد، دقیقاً بر تجربه همان «نخستین پیدایش ازبُن» استوار بوده است که گوهربُن را مینماید. درکردی به «فه راشو = پنیرمایه»، آنچه شیر را تخمیر میکند، شیلاواک هم میگویند. «شیله»، همان «شیره» است. شیلافه و شیلاوه، همان «شیرابه» است.

مایه پنیر را هرچند از شیرافه یا معده بزغاله تازه متولد شده به دست می‌آورند، ولی از «شیره سفید انجیر» نیز بدست می‌آورند (عبد النبی سلامی، دوانی)، و در دوانی به آن «maaya» میگویند. البته درخت انجیر درنقوش برجسته میترائی نقش فوق العاده مهم بازی میکند. درکردی، شیلاف کردن، به معنای «سرفتن در اثر جوشیدن» است. به انجیر، درگیلی «انجیل» گفته میشود. از این تلفظ است که میتوان راه را به معنای اصلی انجیر، گشود.

« انجیر » ، در واژه نامه ها، به « سوراخ کون » گفته میشود . ولی ، انجیر ، در اصل به معنای « ناوچه کین = فرج زن » میباشد ، و به عمد ، تحریف میشود . علت هم آنست که « انجیل » ، مرکب از « انگ + جیل » است . جیل و گیل ، در اصل به معنای نی میباشد ( شوشتری ) ، و انگ ، همان تنبوشه راه آبست . زهدان مادر ، آبگاه خوانده میشود، و هلال ماه ، زهدان آسمان بود . اگر دقت شود، خود واژه « فراشه = فرا + شه » ، درست همین معنا را میدهد . پسوند « شه »، در کردی، به معنای « نم » است . و در تبری ، « شه »، به معنای « شبنم + ژاله و باران نرم » است . در تبری ( فرهنگ واژگان تبری در پنج جلد، جهانگیرنصری اشرفی ) ، به پگاه یا بامدادان ، « شه پِشت » میگویند که به معنای آنست که وقتیکه هنوز شبنم شبانگاهان بر روی گیاهان خشک نشده است .

پس « فراشه » به معنای « نخستین نم و تری یا نخستین باران » است . طبعا فراشه، باید همان « فرا + اشه » ، یا « اشه ی بنیادی » باشد . در واقع « فراشه = فرشه » ، اصطلاحیست همال ، واژه « فراتوم » ، چون نخستین تخم ( فراتوم ) با نخستین نمناکی و خویدی ( فرشه )، بیان بُن فرشکرد است . به همین علت بود که در زیر درختان و گیاهان ، چشمه ای و آبی انگاشته میشد که از دریای سیمرغ ( فراخکرت = وروکش = سمندر ) به آنجا، قنات زده شده است . از جمله در بخش نهم بندهش، پاره 151 میآید که « درخت بس تخمه میان دریای فراخکرت رُسته است و تخم همه گیاهان بدوست ..... زیر تنه آن - درخت نه کوه آفریده شده است . آن کوه سوراخمند ، نه هزار و نهصد و نود و نه بیور - ده هزار - جوی در آن کوه به صورت راه آبی آفریده شده است که آب آنرا بدان جوی و گذر، فراز رود به هفت کشور زمین ... » .

اینست که در سایه درخت ، کنار چشمه خفتن و آسودن ، معنای فرشکرد را داشت . انسان ، تخمیست که از درخت فرو افکنده شده و در زمین کاشته شده است و جوئی از آب دریای سیمرغ به شکل چشمه در زیر آن تخم فرامیجوشد . آیه = آوه = سیمرغ ، مایه یا

مادریست که به هم تخمه‌ها برای فرشگرد، آب میرساند و آنها را از پستان خود، شیر میدهد .

درختی بین بسی با بر ، نه خشکش بینی و نه تر  
 به سایه آن درخت اندر ، بخسپی و بیاسائی  
 یکی چشمه عجب بینی ، که نزدیکش چو بنشینی  
**شوی هم‌رنگ او درحین ، به لطف و ذوق و زیبائی**  
**ندانی خویش را ازوی ، شوی هم‌شیئی و هم لاشیئی**  
 نماند کو ، نماند کی ، نماند رنگ و سیمائی  
 چو با چشمه درآمیزی ، نماید شمس تبریزی  
 درون آب همچون مه ، زبهر عالم آرائی

درسغدی، دیده میشود که به فرش (= قالی ) ، « فرسپا  
 fraspaا » گفته میشود، که اینهمانی با « فرا سپات **fra+spaat** »  
 در اوستا دارد ( قریب ) . این واژه در سغدی ، معنای « تیرسقف  
 » را هم دارد . درکردی نیز، **سایپیتک** ، هم معنای سقف و هم  
 معنای بالاریا تیرسقف را دارد . بخوبی از اصل اوستانی این واژه  
 ، دیده میشود که « **فرا+ سپات** » همان « نخستین سابات، یا سا  
 پیته، یا **سایپته نخستین وئنی** » است ، که سه اصل آفرینندگی  
 ( بیت = فیت = نای و زهدان ) میباشد، که درمقاله پیشین از آن  
 سخن رفت ( داستان سبد و گاو ) . درواقع « سقف نخستین و پیشین  
 زمان » ، یا سه کات زمان ( سه کھت ) = چکاد زمان ( رام +  
 ماترا سپنتا + بهرام ) ، فرش زمین میشوند .

در هزوارش ( یونکر ) دیده میشود، که به « خاک » ، اپرا  
 = apraa اوره awraا گفته میشود، که همان « ابر » باشد . ابرسیاه  
 آسمان که سیمرغ است ( ارتا ) ، همان خاک ، همان ارض  
 یا Erdel درآلمانی یا earth درانگلیسی است . این بیان « جفت شدن  
 آب و تخم ، یا آسمان و زمین ، یا حامله شدن زمین از آسمان »  
 است . همچنین ، **زمو** ( از ریشه زم ) ، هم به سقف خانه گفته  
 میشود که ازچوب و علف و گل پوشیده می باشد، و هم به گل ترو  
 گل خشک ( طین ) گفته میشود ( هم سقف ، هم خاک ) . زم ،  
 پیشوند زمین و زامیاد = رام جید است ، و به سبد ( سه په ته )

نیز، زمبه ( زم + به ) گفته میشود و « زمبه » که سبد باشد، ظرفیست که از حصیر ( نای ) میبافند .

همه این واژه ها ، اینهمانی آسمان و زمین ، یا جفت شدن آسمان با زمین ، یا سایه انداختن سقف به خاک را نشان میدهند .

این زمین شدن آسمان ، این آرمئی شدن خودِ رام ( نخستین پیدایش سیمرخ ) ، هم درواژه « فرشه » و هم درواژه « فرسپ = فرسپا = فرا سپات » باقی مانده است . اینست که درپهلوی « فرسپ » ، هم به معنای « الوار طاق ، شاه تیر و چوب بزرگی است که بام خانه را به آن پوشانند » ، و هم به معنای جامه ها و پارچه های الوانی است که در ایام نوروز و روزهای جشن ، درو دیوار و دکان و خانه هارا بر روی زمین، بدان آرایش دهند « میگویند ( فره وشی ) ، است . درست نوروز ، همین بُن نوبهار یا فرشکرد است . از آنچه آمد روشن میشود که تخم انسان که مرکب از چهار نیروی ضمیر است که سیمرخ باشد در تن که آرمئی میباشد، فرود میآید ( هما سایه میاندازد ) . این جفت شدن آسمان ابری و زمین ( خاک = هاگ ) باهم در انسان ، که یک تخم میشوند ، این اصل فرشکرد را به وجود میآورند . انسان ، اصل فرشگرد میگردد . این اندیشه با کل الهیات زرتشتی در تضاد بود .

به همین علت، الهیات زرتشتی مجبور بود ، که نخستین انسان را، نماد مرگ کند ، و تنها کار عمده اش راهمان مردن کند ، تا وجود انسان ، اصل فرشکرد نباشد . این پیکار بزرگی بود که بیش از دو هزار سال ، الهیات زرتشتی با فرهنگ ایران کرده است ، تا انسان را از اصل فرشکرد بودن بیندازد . این بود که نخستین انسان در الهیات زرتشتی ، کیومرث شد که تنها کارش ، مردن است . در حالیکه جم ، که نخستین انسان در فرهنگ زرخدائی بود ، از همان نامش که « بیما = همزاد = اصل جفت » میباشد ، میتوان دید که اصل فرشکرد است .

اندیشه « فرشگرد = باززائی و نوزائی » ، در ادیان نوری ، به کلی مسخ ساخته شد . فرشگرد ، از سوئی پدیده « آخرالزمانی » شد . فقط در آخرالزمان امکان نوشدن، یا تجدید همان نو پیشین

هست . از سوی دیگر ، رستاخیز ، با پدیده قضاوت نهائی اعمال و افکار همه افراد همراه گردید که برضد جشن فرشکردی بود . در اثر اینکه این تصویر رستاخیز و قیامت و آمدن منجی در این ادیان در ذهن ما جاافتاده ، معنای زنده « فرشگرد » را در فرهنگ ایران ، نمیتوانیم درک کنیم . فرشگرد در این فرهنگ ، هیچ رابطه ای با آمدن یک منجی ، و زنده ساختن از نو قرآن یا ... کار نداشت . فرشگرد ، یک پدیده نهفته در فطرت و بن انسان بود . اصل فرشکرد ، که در فرهنگ ایران ، « بُن و فطرت خود انسان » شمرده میشد ، تصویری دیگر از انسان و جامعه و تاریخ و سیاست میآفرید که در گفتار بعدی به آن پرداخته خواهد شد .